

بسم الله الرحمن الرحيم

ذوق المتألهين: وجود امری حقیقی و واحدی

شخصی است که اختصاص به خداوند متعال

دارد

وذهب جماعه أن الوجود الحقیقی شخص واحد

هو ذات الباری تعالی و الماهیات امور حقیقیه

موجودیتها عباره عن انتسابها الی الوجود الواجبی

وارتباطها به تعالی فالوجود واحد شخصی عندهم و

الموجود کلیّ له افراد متعدده وهی الموجودات و نسبوا

هذا المذهب الی ذوق المتألهین.

یک طریق و مذهبی است که نسبتش را به

ذوق المتألهین میدهند و مرحوم حاجی هم این

مطلب را در منظومه آورده بودند. و او اینست که آنها

معتقدند که وجود یک امر حقیقی و یک واحد

شخصی است که اختصاص به خداوند متعال دارد و

هیچیک از موجودات حصّه‌ای از وجود ندارند

موجودات دیگر ماهیات اصیل و حقیقی هستند و

واقعیت دارند منتها تا جعل به اینها تعلق نگیرد ظهور

و بروز پیدا نمی کنند.

آدم گاهی اوقات نمی فهمد که شخصی که یک مسأله‌ای را می گوید آیا به لوازمش هم اطلاع دارد و به تبعات اینها متبصر است؟ در هر صورت صاحبان این نظر قائل هستند به وحدت وجود و کثرت موجود.

ما قائل به وجود شخصی در اعیان خارج هستیم. یک کتاب وجود شخصی دارد. یک قلم وجود شخصی دارد و وجود شخصی این با وجود شخصی آن، تفاوت دارد. در عین آنها ماهیت دارند و ماهیت آنها باعث امتیاز و اختلاف بین این دو شیء شده است ولی این یک وجود شخصی دارد، آن هم یک وجود شخصی دارد و این وجود شخصی است که باعث تحقق این امتیاز و این اختلاف است.

این آقایان معتقدند بر اینکه وجود شخصی فقط یک وجود است و آن اختصاص به خداوند متعال دارد به اندازه یک سر سوزن از این وجود شخصی به کسی نمی دهد. پس این ماهیات چه هستند؟ ماهیات امور حقیقی هستند و واقعیت در

اعیان خارجی از آن ماهیات است. لیکن این ماهیات چون به آن وجود حقیقی نسبت دارند، اعیان خارجی را تشکیل داده‌اند، به عبارت دیگر چون انتساب و تعلقی به آن وجود حقیقی دارند ما در خارج این ماهیات را می‌بینیم. و لولا این انتساب، ماهیاتی هم نبود. این ماهیات دارای وجود نیستند و وجود در این ماهیات می‌شود امور انتزاعیه و نه امور حقیقیه و تأصلیه. چون ارتباط و تعلق به او دارند، به این ماهیات می‌گوئیم: موجود. پس موجود می‌شود یک امر کلی «ذا افرادِ مختلفه و انواع متفاوته و اجناسِ متمیزه» همه اینها با همدیگر اختلاف دارند.

در طریقه ذوق المتألّهین آنچه که هست اینست که وجود، در بست از برای یکی است و هیچ سهمی از وجود غیر از واجب الوجود ندارد حتی به اندازه سرسوزنی. این پیغمبر با این عظمت به اندازه بال پشه سهمی از وجود ندارد، چون ممکن است. تمام این عوالم امکان به اندازه بال مگس سهمی از وجود ندارند. اینها ماهیتند و امور حقیقی هستند و این امور حقیقی از خودشان نیامدند. یک خدائی

این وسط در کار است، فقط کاری که خدا می‌کند به این ماهیات وجود نمی‌دهد، وجود مال خودش است، در هر صورت تمام این ماهیات عبارتند از: حقایقی که آن حقایق هیچگونه ارتباطی و علقه‌ای و اشتراکی و اتحادی با آن وجود واجب الوجود ندارد. آن واجب الوجود ماهیته انیته و غیر از وجود چیز دیگری ندارد. و هیچ ما به الاشتراکی بین ماهیات و بین آن وجود واجب الوجود نیست. ماهیات عبارتند از: گردو، پنیر و شکر و عسل و درخت و دریا و کوه و غیره در حالی که وجود واجب یک حقیقت ناشناخته است که ماهیت ندارد و یک سدّ سکندر بین آن حقیقت و بین این ماهیات کشیده شده و این دو را از همدیگر جدا کرده و هیچ مابه‌الاشتراکی ندارد.

**جعل یعنی ارتباط این ماهیات با وجود**

**شخصی**

سؤال ما این است: این ماهیات از کجا پیدا شدند؟ خودشان یک دفعه از زمین سبز شدند؟ هیچ ماهیتی بدون علت درست نمی‌شود. پس علت در

تحقق ماهیات چیست؟ جعل، جعل یعنی ارتباط، این ماهیات با آن وجود شخصی ارتباط دارند.

آن وقت در اینجا اشکالاتی که وارد می‌شود، ولی آنچه که فعلاً مطرح می‌کنیم مسلک اینهاست که می‌گویند خودشان از زمین سبز نشده‌اند. چرا؟ چون ممکنند. و هر شیء ممکن ذاتی در وجود خودش مفتقر به غیر است، و به تنهایی خودش نمی‌تواند کاری کند و نیاز به غیر دارد. غیر را می‌گویند ارتباط. پس این ماهیات مرتبط هستند با آن وجود عینی شخصی. شما اسم این ارتباط را چه می‌گذارید؟ اگر این ارتباط را شما اضافه اشراقیه می‌دانید، اضافه اشراقیه که معنا ندارد. یا اضافه مقولیه است که لازمه‌اش اینست که قبلاً در اضافه مقولیه منسوب و منسوب الیه هر دو وجود داشته باشد و نسبت بین اینها هم برقرار باشد.

اگر شما این اضافه را اضافه مقولیه نمی‌دانید و اضافه اشراقیه می‌دانید، پس اصاله الماهیه از کجا آمد؟ ماهیت چرا اصل شد؟ اگر از ناحیه جاعل به او ماهیات افزوده شده، او که ماهیت ندارد. شما

خودتان گفتید او وجود واحد شخصی است و «ماهیته انیته» وقتی یک وجود واحد شخصی باشد و سراسر وجودش وجود باشد، دیگر ماهیت ندارد. مثل اینکه شما ماستی را که دارید. به شیر بزنید، ماست می‌شود. اما از درون ماست شما که دیگر کدو در نمی‌آید. این ماست خیلی هنر داشته باشد اگر به شیر بزنید، آن شیر را مثل خودش بکند. اما فرض کنید این ماست را داخل ظرفی بگذارید و بعد از یک ساعت در آن را بردارید یک کیلو خیار در بیاید! این نمی‌شود. سخنیت لازم است. وجودی که اصلاً دارای ماهیت نیست چگونه جعل ماهیت می‌کند؟ وجود را که برای خودش نگه داشته و به او نمی‌دهد. پس چه به این می‌دهد؟ اگر خداوند متعال افاضه می‌کند باید وجود شخصی افاضه کند. منتها در افاضه وجود شخصی چون دارای مراتب تشکیکی است شما اسم این را شلغم می‌گذارید، و اسم آن را هویج می‌گذارید. اما وجود به اینها نمی‌دهد، پس چه به اینها می‌دهد؟ ماهیت می‌دهد؟ ماهیت از کجا آمد؟ کجای وجود خدا هویج

خوابیده؟ کجای وجود خداوند شلغم خوابیده؟ این وجود تنهاست. این اشکالاتی است که بر آن می‌شود.

در طریقه ذوق المتالهین یادمان باشد که وجود، وجود واحد است. درست است، ربط به هیچکس ندارد، بقیه موجودات به اندازه سر سوزنی از این وجود نصیب ندارند. این وجودات چه هستند؟ امور اعتباری هستند؟ نه، امور حقیقی هستند. این امور حقیقی چطور پیدا شدند؟ عنایت ازلی و لطف پروردگار وقتی به این ماهیات، تعلق گرفت وجود شدند. پس فقط صرف یک تعلق و صرف یک ارتباط بود بدون اینکه از آن وجود در اینها برود، وجود در بست مال خداست. وقتی در خارج ظهور پیدا کردند ما یک وجود انتزاعی از اینها می‌گیریم و می‌بریم به باب اشتقاق، یک «موجود» هم درست می‌کنیم و این موجود را بر این ماهیات حمل می‌کنیم و می‌گوییم مثلاً «زید موجود» در خارج درست شد. پس موجود می‌شود یک امر انتزاعی و یک امر عقلی نه یک امر واقعی و خارجی.

من در یک مجلسی در مشهد بودم، یکی از این آخوندها می گفت: آقا چه می گویند این فلاسفه بی دین؟ به خدا می گویند موجود به این دانه کبریت هم می گویند موجود<sup>۱</sup>.

اطلاق یک مفهوم بر دو مصداقی که اینها مصداق این مفهوم هستند که اشکالی ندارد. چه اشکالی دارد ما به خدا بگوئیم موجود ولی موجودی که حد ندارد و به این دانه کبریت هم بگوئیم موجود. موجودی که اینقدر حد دارد. این که دیگر اشکالی ندارد.

این افراد نمی دانند که اینها می آیند وجود را یک امر اعتباری می دانند. عوام هم همینگونه هستند، این عوام که هیچ گونه از وجود برداشتی ندارند، اینها وقتی نظر به ماهیات دارند آن وجود را اختصاص به ذات باری می دانند و نظرشان به همین ماهیات است، آنها موجودیت را درک می کنند منتهی تکرر در موجودیات قائل هستند.

## مسلك ذوق المتألّهين

---

<sup>۱</sup> در دعای مجیر فرماید: یا موجود. محقق



علی ایّ حال در مسلک ذوق المتألّهین آنچه  
که مورد دقت باید قرار بگیرد این است که ماهیات  
سهمی از وجود ندارند، و بطور کلی از آن خداست.  
ماهیات امور اعتباری هستند و به صرف ارتباط با  
ذات باری تعالی به اینها موجود می‌گوئیم. پس فقط  
تعلق است که موجب بروز و ظهور اینها شده است.  
این یک مسلک.

## مسلکی دیگر

مسلک دیگر آن است که مرحوم حاجی در  
این تعلیقه می‌فرمایند و بسیار تعلیقه خوبی است و  
نکاتی دارد که بعداً عرض می‌شود. و آن این است  
که بعضی‌ها قائل به وحدت وجود و وحدت موجود  
هستند. این طریق را نسبت داده اند به بعضی از  
صوفیه. البته در این انتساب و تعبیری که آقایان از  
این می‌کنند جای صحبت است، حتی خود مرحوم  
حاجی هم در منظومه شاید یک همچنین برداشتی  
کرده، بعضی از آقایان مقررین بحث‌های منظومه هم  
یک برداشت اشتباهی داشتند. آنها می‌گویند منظور

از صوفیه در مسأله وحدت وجود و موجود این است  
که بطور کلی یک وجود شخصی و واقعی و خارجی  
بیشتر نیست که آن وجود اختصاص به ذات باری  
تعالی دارد و یک موجود هم بیشتر نیست. کسر اب  
بقیعه یحسبه الظمان ماء<sup>۱</sup>.

و تمام آنچه را که ما می بینیم در عالم خارج  
همه خواب و خیال است، اصلاً واقعیت ندارد. پس  
این درخت و شجری که می بینیم چیست؟ این  
آسمان و زمینی که مشاهده می کنیم چیست؟ این  
تفاوت و اختلاف بین انسان و حیوان و شجر و مدر  
و نبات و جماد چیست؟ می گویند همه اش خواب  
و خیال است، اینها اصلاً واقعیت ندارند. انسانی ما  
نداریم. حیوانی ما نداریم. یک صوری فقط بوده امّا  
آن صورت واقعیت خارجی نداشته، مثل بچه ایی که  
در ذهن خودش اقوالی ترسیم و تصوّر می کند و  
می گوید: غول، غول هیچ وجود خارجی ندارد ولی  
ترسیم ذهنی بچه است. اگر ترسیم نمی کرد که  
نمی ترسید. پس تصوّر اوست که این تصوّر را حاکی

از خارج می‌بیند ولی در خارج غیر از یک وجود واحد چیز دیگری نیست. این را دارم توضیح می‌دهم تا اینکه مسأله خب جا بیافتد.

## بیان طریقه صوفیه در وحدت باری تعالی

پس بنابراین طریقه صوفیه آنطوری که این آقایان تقریر می‌کنند معنایش این است که تمام آنچه را که در عالم هست، همه خواب و خیال است. همه اینها اوهام است و همه اینها عکوس و تصاویر است و همه اینها تخیلات است، ولی در خارج غیر از یک وجود واحد که پروردگار متعال و غیر از یک موجود که باز خود خداوند متعال است، هیچ چیز دیگری وجود ندارد.

لذا بعضی‌ها که این مسأله را به بعضی از صوفیه نسبت داده‌اند آمده‌اند اشکال کرده‌اند که در حالتی که ما در خارج این اشیاء متفاوت را می‌بینیم، اختلاف بین زید و عمرو را می‌بینیم، اختلاف بین ماهیات مختلفه الحقایق و الانواع را می‌بینیم، اختلاف بین جنس و فصل و شجر و مدر و مجردات و مادیات بانحائها و اقسامها را می‌بینیم. یا باید قائل به

سوفسطایی بشویم و عالم اعیان را در خارج انکار کنیم، یا برای این یک چاره ای بیاندیشیم لذا آمدند این را یک مذهب شبیه به جنون معرفی کردند که اینها خودشان هم نمی فهمیدند چه می گویند! حرفی است که از روی مشاعر برنخواسته است، و به پشتوانه منطق و عقل و برهان زیور نبسته بلکه بر اساس توهم یک همچنین صحبتی می کنند.

البته عرض کردم که این حرف صحیح نیست. این کسی که قائل به وحدت وجود و موجود است نمی خواهد بگوید در خارج ما اصلاً ترشی نداریم، ما اصلاً شیرینی نداریم. همان که قائل به این است، وقتی که می خواهد چایی بنوشد چرا به جای نبات و قند، قرقوروت را در دهانش نمی گذارد؟ یا باید بگوئیم اینها دیوانه هستند و تابع مکتب سوفسطایی هستند، یا اینکه حرفی که زدند یک واقعیت است.

### **واقعیت وحدت شخصیه وجود**

واقعیت وحدت شخصیه وجود و وحدت موجودیت موجود، این است که در عالم اعیان خارج

اگر ما نگاه کنیم همان طوری که در سلسله طولیه  
علیه، علّت را عین معلول می‌دانیم و ظهور او، همین  
طور از نقطه نظر سلسله عرضیه تمام معالیل را یک  
وجود میدانیم، و یک موجود می‌دانیم، الاّ اینکه صور  
در اینجا تفاوت پیدا کرده، و قائل به مسأله وحدت  
وجود بالاخره به این نقطه می‌رسد که باید قائل به  
مسأله وحدت موجود باشد. نه اینکه اینها بگویند  
اصلاً ترشی و شیرینی در خارج نداریم و اوهام است.  
منظورش این است که این ترشی و این شیرینی، این  
غنم و این بقر، این جماد و این نبات موجودیت  
مستقله در قبال وجود از موجودیت آن وجود واجبی  
ندارند، وجود همه اینها وجود رابط است، یعنی عین  
التعلق است و یک وجود واحد است که در عالم  
خارج به صور مختلفی در آمده، ما اسم هر صورت  
را یک وجود شخصی می‌گذاریم. این اشکال ندارد.  
موجودی که اینها در صدد رد و انکار او  
هستند آن موجودیت مستقله در قبال آن وجود بسیط  
و به عنوان تگّه جدا شده از آن وجود بسیط است،  
آنچه که هست در خارج وجود واحد است. مثلاً یک

وقتی شما خمیر را بصورت یک کاسه درمی آورید این می شود وجود واحد، یک وقتی همین خمیر را می گذارید روی شانه و برایش دم و سر درست می کنید، شخصی می آید از یک طرف نگاه می کند، می گوید این خمیر، سر است چون نمی تواند اینطرف را ببیند فرض کنید که فقط یک طرفش را نگاه می کند، یکی می آید نگاه می کند می گوید این خمیر بصورت دم در آمده، حالا پرده را می اندازیم کنار، می گوید رفته آنطرف دراز شده. می گوئیم: آقا اینطوری گردش کردیم، حالا می خواهیم داخل تنور بگذاریم. این دراز و گرد شدن، دم در آوردن و سر در آوردن از دید ماست. اما کسی که یک قدری دیدش قویتر باشد، و پرده را کنار بزند می گوید: همه اینها یکی اند. یک خمیر است که صورتهای متفاوت پیدا کرده، اسم این را وحدت وجود و موجود می گذارند. وحدت وجود یعنی مایه یکی است، و وحدت موجود یعنی هویت خارجی هم یکی است. یک وقت شما تگّه ای جدا نکردید. یک وقت یک تگّه از آن جدا می کنید. این کثرت موجود می شود با

آنکه وحدت وجود دارد. وحدت در مایه دارد، آن آب آرد و نمک است، این هم آب و آرد و نمک است، مایه یکی است، موجود دو تاست.

## عقیده صوفیه در وحدت و کثرت

صوفیه می‌گویند: در عوالم عرضیه اشیاء مختلف وجود مستقل قبال و ازای دیگری ندارند همه راهها به یک جا ختم است، یعنی وجود زید و وجود عمرو را که دو صورت می‌بینیم، واقعیت هر دو یکی است. مثل یک شخصی که در مقابل ده آینه ایستاده و ده جهت مختلف به خود گرفته است. آینه ای که در اینجا هست، او را از فقط قسمت راست را نشان میدهد. آئینه ای که در قسمت دیگر قرار گرفته قیافه را به گونه دیگری نشان می‌دهد.

بنابراین شما می‌بینید ده آئینه مختلف که در کنار همدیگر قرار گرفته از هر کدام یک موجودیت دارند، به نحوی که اگر کسی به خود زید نگاه نکند به یک زاویه آئینه نگاه بکند می‌گوید زید این است، اینطرف و آنطرف را ندیده فقط می‌گوید زید این است. اگر کسی فقط یک آئینه برایش باز بشود و

نگاه به آن ذو الصوره نکند و فقط عکس را ببیند  
می گوید زید همین است. بنابراین هر کسی از ظنّ  
خود شد یار من. این را می گوئیم: کثرت موجود  
اعتباری. اعتباری می دانیم چون تمام اینها تا وقتی  
است که زید وجود دارد. اما همینکه یک پرده مقابل  
او قرار گیرد دیگر از آئینه ها خبری نیست، آنها قائلند  
وجودی که در عالم اعیان است مانند عکسی می ماند  
که در صور مختلف است. این بیان با بیان خود صدر  
المتألّهین که قائل به وحدت وجود و کثرت موجود  
است. در یک طریقه خواهد بود. بنابراین طریقه  
ذوق المتألّهین این نیست که آنها بگویند: اصلاً  
وجودات شخصیه نداریم بلکه وحدت وجود و  
وحدت موجود در عین کثرت وجود و کثرت  
موجود است که این مبنای آخوند است و در آنجا  
بحث می کند، که در عین اینکه ما یک وحدت وجود  
داریم که آن وجود حقّ است در عین حال یک  
وحدت موجود هم داریم. که همان تجلّی حقّ در  
خارج است. این وجود شخصی آمده به این ماهیت  
خورده شده قلم، این وجود آمده به این ماهیت



خورده شده کاغذ. این وجود شخصی آمده به این

ماهیت خورده شده کتاب و امثال ذلک.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> سؤال: این که وحدت موجود نشد

جواب: این که می گویند وحدت موجود، منظورشان موجود مستقله نیست، اما به موجود متکثره که قائلند. صوفیه نگاه می کند آن شخصی که این حرف را می زند وقتی نگاه می کند و می بیند که ماهیت این مختلف با آن است، مگر دیوانه است بگوید یکی است.

سؤال: ظهوراتش که یکی است حقیقتش که یکی است

جواب: ما با حقیقت وحدت وجود کار نداریم در خارج چه؟

سؤال: خارج جنبه های صوری دارد.

جواب: خارج اسمش موجود است دیگر پس این موجودات متعدد و متکثر هستند. این حقیقت واحد در صور مختلفه و متکثره ظهور پیدا کرده است.

سؤال: مثالی که شما فرمودید مایه اش یکی است.

جواب: این مال وحدت وجود است. حال آمدیم سراغ صورتش، این صورت یکی است یا ده تاست؟ نمی تواند بگوید که یکی است. دارد می بیند این زرد، این سفید، این سیاه است این را که نمی تواند انکار بکند!

سؤال: این موجود نشد، وجود شد.

جواب: صورت، موجود است، موجود هم متعدد می شود. حقیقت واحد است این همان طریقی است که مرحوم آخوند می گوید. یک وقت ما می آئیم اینگونه معنا می کنیم که آنها می گویند آنچه را که در خارج است فقط خواب و خیال است و واقعیت ندارد. پس شما به جای شلغم چدن بخور.

سؤال: به لحاظ ارتباط با وحدت وجود می گویند

جواب: آن وحدت وجود را قبول داریم

سؤال: این که خیال است برای این است که مایه اش یکی است

جواب: پس شما تأیید ما را می کنید. آنهایی که آمدند و رد کردند مثل مرحوم مطهری می گویند که اینها شبیه دیوانگی است ه کلام ایشان جای تأمل دارد و الا کسی که این حرف را می زند قائل نیست که اینها در عالم توهمات است آنها چای را که با قرقروت نمی خورند، بلکه با حبه قند می خورند دهانش که شیرین می شود، آیا احساس شیرینی می کند یا می گوید خواب و خیال است؟ این جناب صوفیه که قائل به وحدت موجود است و همه اینها را خواب و خیال می داند چرا می روند و بهترین را انتخاب می کنند؟ چرا نمی گویند همه اینها خواب و خیال است؟ وقتی می خواهد پرتقال را جدا کند درشتها را برمی دارد. یا بهترین را انتخاب می کند؟ پس این اصلاً صحیح

---

نیست بلکه منظور از وحدت وجود و موجود این است که موجود و وجود  
مستقله نیست آن وقت کثرت اعتباریه می شود.  
کثرت اعتباریه یعنی همین که عکس مختلف است، ظهورات مختلف است  
ولی مظهر یکی است. این همان مرامی است که خود مرحوم آخوند دارند.

